

شاهنامه (۱)

نامور نامه شهریار

برگزیده دیباچه، داستان هفت خان رستم،
رستم و سهراب و سیاوش

مقدمه، انتخاب و توضیحات

دکتر سجاد آیدنلو

تهران

۱۳۹۴



سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)
مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی

سرشناسه: آیدنلو، سجاد، ۱۳۵۹.

عنوان قرارداد: شاهنامه. برگزیده

عنوان و نام پدیدآور: شاهنامه (۱): نامورنامه شهریار (برگزیده دیباچه، داستان هفت‌خان رستم، رستم و سهراب و سیاوش) / مقدمه، انتخاب و توضیحات سجاد آیدنلو.

مشخصات نشر: تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی، ۱۳۹۴.

مشخصات ظاهری: ج.

فروست: «سمت»: ۱۸۷۵. زبان و ادبیات فارسی؛ ۹۱.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۰۱۲۴-۱ ۷۰۰۰۰ ریال.

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

یادداشت: پشت جلد به انگلیسی: .Sajjad Aydenloo. Shāhnāme (vol. 1): Famous Book of King (Chosen from Preface and Story of Haft Xān, Rostam and Sohrāb and Siyāvaš).

یادداشت: کتابنامه؛ همچنین به صورت زیرنویس.

مندرجات: ج. ۱. نامورنامه شهریار (برگزیده دیباچه، داستان هفت‌خان رستم، رستم و سهراب و سیاوش).

موضوع: فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹-۴۱۶ ق. شاهنامه. برگزیده

موضوع: فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹-۴۱۶ ق. — شخصیتها

موضوع: شعر فارسی — قرن ۴ ق.

شناسه افزوده: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی.

رده‌بندی کنگره: PIR ۴۴۹۶/آ۹

رده‌بندی دیوبی: ۸ فا ۱/۲۱

شماره کتابشناسی ملی: ۳۷۸۶۵۶۳

سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)

مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی



شاهنامه (۱) نامورنامه شهریار (برگزیده دیباچه، داستان هفت‌خان رستم، رستم و سهراب و سیاوش)

دکتر سجاد آیدنلو (دانشیار دانشگاه پیام نور ارومیه)

چاپ اول: بهار ۱۳۹۴

تعداد: ۱۰۰۰

حروفچینی و لیتوگرافی: «سمت»

چاپ: مهر (قم)، صحافی: زرین (قم)

قیمت: ۷۰۰۰۰ ریال. در این نوبت چاپ قیمت مذکور ثابت است و فروشندگان و عوامل توزیع مجاز به تغییر آن نیستند.

نشانی ساختمان مرکزی: تهران، بزرگراه جلال آل احمد، غرب پل یادگار امام (ره)،

روبه‌روی پمپ گاز، کد پستی ۱۴۶۳۶، تلفن ۴۴۲۴۶۲۵۰-۲.

www.samt.ac.ir

info@samt.ac.ir

هر شخص حقیقی یا حقوقی که تمام یا قسمتی از این اثر را بدون اجازه ناشر، نشر یا پخش یا عرضه یا تکثیر یا تجدید چاپ نماید، مورد پیگرد قانونی قرار خواهد گرفت.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



رأس همه اصلاحات، اصلاح فرهنگ است.

صحیفه امام؛ ج ۱۰، ص ۳۵۶

سخن «سمت»

یکی از هدفهای مهم انقلاب فرهنگی، ایجاد دگرگونی اساسی در دروس علوم انسانی دانشگاهها بوده است و این امر مستلزم بازنگری منابع درسی موجود و تدوین منابع مبنایی و علمی معتبر و مستند با در نظر گرفتن دیدگاه اسلامی در مبنایی و مسائل این علوم است.

ستاد انقلاب فرهنگی در این زمینه گامهایی برداشته بود، اما اهمیت موضوع اقتضا می کرد که سازمانی مخصوص این کار تأسیس شود و شورای عالی انقلاب فرهنگی در تاریخ ۶۳/۱۲/۷ تأسیس «سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها» را، که به اختصار «سمت» نامیده می شود، تصویب کرد.

بنابراین، هدف سازمان این است که با استمداد از عنایت خداوند و همت و همکاری دانشمندان و استادان متعهد و دلسوز، به مطالعات و تحقیقات لازم بپردازد و در رشته های مختلف علوم انسانی به تألیف و ترجمه منابع درسی اصلی، فرعی و جنبی اقدام کند.

دشواری چنین کاری بر دانشمندان و صاحب نظران پوشیده نیست و به همین جهت مرحله کمال مطلوب آن باید به تدریج و پس از انتقادات و یادآوریهای پیاپی ارباب نظر به دست آید. انتظار دارد که این بزرگواران از این همیاری و راهنمایی دریغ نوزند و با پیشنهادهای اصلاحی خود، این سازمان را در اصلاح کتاب حاضر و تدوین دیگر آثار مورد نیاز جامعه دانشگاهی جمهوری اسلامی ایران یاری دهند.

کتاب حاضر برای دانشجویان رشته زبان و ادبیات فارسی در مقطع کارشناسی به عنوان منبع اصلی درس «شاهنامه (۱)» به ارزش ۲ واحد تدوین شده است. امید است علاوه بر جامعه دانشگاهی سایر علاقه مندان نیز از آن بهره مند شوند.

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	یادداشت آغازین
۴	مقدمه
۴	نام، کنیه، تخلص و القاب فردوسی
۵	سال تولد و زادگاه
۷	خاندان فردوسی
۱۰	مذهب
۱۲	معاصران و ممدوحان فردوسی در شاهنامه
۱۸	فردوسی و محمود
۲۴	پیشانی‌حالی و درگذشت فردوسی
۲۶	افسانه‌های سرگذشت فردوسی
۲۹	هجو نامه
۳۱	یوسف و زلیخای منسوب به فردوسی
۳۳	اشعار غیر شاهنامه‌ای فردوسی
۳۷	بیتها و داستانهای الحاقی بر شاهنامه
۴۰	آیا فردوسی شعوبی بود؟
۴۳	نگاهی به کارنامه فردوسی‌شناسی / شاهنامه‌پژوهی
۴۴	کدام شاهنامه را بخوانیم؟
۴۹	دیباجه / مقدمه شاهنامه
۵۳	توضیحات دیباجه / مقدمه شاهنامه

داستان جنگ مازندران

۷۱

مقدمه

۷۱

رفتن کاووس به مازندران و گرفتار شدن

۷۱

آگاهی زال از گرفتاری کاووس و رفتن رستم به هفت خان

۷۴

پیروزی کاووس بر شاه مازندران

۸۱

توضیحات داستان جنگ مازندران

۸۵

داستان رستم و سهراب

مقدمه

۱۱۳

۱۱۳

زادن سهراب

۱۱۳

تاختن سهراب به ایران

۱۱۷

رویاری پدر و پسر و کشته شدن سهراب

۱۲۵

توضیحات داستان رستم و سهراب

۱۳۵

داستان سیاوخش

۱۶۷

۱۶۷

مقدمه

زادن سیاوخش و آزمون آتش

۱۶۷

رفتن سیاوخش به توران

۱۷۵

سخن چینی و فتنه انگیزی گرسیوز و کشته شدن سیاوخش

۱۸۷

توضیحات داستان سیاوخش

۲۰۴

منابع

۲۳۱

معرفی برخی از مهم ترین کتابهای مربوط به فردوسی و شاهنامه

۲۵۶

به نام خداوند جان و خرد

یادداشت آغازین

حدوداً اواخر پاییز سال ۱۳۹۱ بود که سروران ارجمند جناب آقایان دکتر محمدجعفر یاحقی و دکتر سید علی اصغر میرباقری فرد با نگارنده تماس گرفتند و از سرِ لطف و شاگردنوازی همیشگی خویش پیشنهاد تدوین و تألیف کتابهای درس شاهنامه (۱) و (۲) دوره کارشناسی زبان و ادبیات فارسی را مطرح فرمودند. به رغم دشواری کار و اشتغالات به اصطلاح علمی این بنده، فرموده استادان گرامی اطاعت و مقرر شد که طرحی در این باره آماده و برای بررسی در شورای مربوط تقدیم شود. نگارنده پس از چندین روز تأمل و مشورت با شماری از صاحب نظران عرصه شاهنامه شناسی و نیز براساس مطالعات و تجربیات اندک پیشین سرانجام بر آن شد تا چند بخش و داستان شاخص شاهنامه را که تقریباً همه متخصصان فن آنها را بهترین و برجسته ترین بخشها و داستانهای حماسه ملی ایران می دانند، انتخاب و برگزیده ای از بیت های آنها را برای این دو درس فراهم کند تا هم طرحی نو در سنت تدریس شاهنامه در مقطع کارشناسی ادبیات فارسی در دانشگاهها در انداخته شده باشد و هم دانشجویان محترم این دوره با منتخبی از بهترین و مهم ترین بخشهای شاهنامه - هر چند به اجمال و اختصار - آشنا شوند.

خوشبختانه طرح پیشنهادی بعد از گفتگوهایی پذیرفته شد و حاصل آن برای درس شاهنامه (۱) در سه بخش در کتاب حاضر تقدیم حضور استادان، مدرسان، دانشجویان و علاقه مندان فردوسی و شاهنامه می شود. بخش نخست مقدمه ای است

درباره برخی از مهم ترین مسائل مربوط به سرگذشت فردوسی و یکی دو مبحث دیگر درباره شاهنامه. قسمت دوم، متن پشتهای برگزیده است که از دیباچه و داستانهای هفت خان رستم (نبرد مازندران)، رستم و سهراب و سیاوش بر اساس تصحیح دکتر جلال خالقی مطلق انتخاب شده و در مجموع ۱۷۷۳ بیت است. سه داستان یاد شده از بهترین، محبوب ترین و شناخته شده ترین روایات شاهنامه هستند؛ دیباچه هم مقدمه ورود به حماسه ملی ایران و آشنایی با کلیات جهان بینی فردوسی و اساس شیوه کار اوست که متأسفانه در مقاطع سه گانه رشته ادبیات فارسی در دانشگاهها غالباً مغفول واقع می شود و شاهنامه خوانی /دانی دانشجویان به صورت ناقص - عمدتاً بر پایه یک داستان و بی توجه به آغاز این منظومه بلند و وحدت مند - صورت می گیرد. بخش سوم کتاب، تعلیقات متن است و در آن به معنای لغات، ترکیبات و تعبیر درخور بحث، گزارش بعضی مصراعات و ابیات، توضیح برخی نکات متن شناختی و اشارات اساطیری، حماسی و آیینی و معرفی کوتاه شخصیت های داستانی به استناد معتبرترین تحقیقات و جدیدترین نظریات - در حد اطلاع و امکان نگارنده - پرداخته شده است.

به دلیل ساختار درسی - آموزشی کتاب و ویژگیهای این گونه آثار، در مقدمه و تعلیقات کوشیده شده است که در حد امکان جانب ایجاز رعایت شود؛ لذا علاقه مندان برای آگاهی بیشتر درباره موضوعات مقدمه می توانند به منابع مورد استفاده و استناد در زیر نویس صفحات - که مشخصات کامل آنها در کتابنامه اثر آمده - و نیز مقدمه کتاب دیگر نگارنده با نام دفتر خسروان: برگزیده شاهنامه فردوسی (سخن، ۱۳۹۰) مراجعه کنند. درباره تعلیقات هم حتماً باید خاطر نشان کرد که به سبب گستردگی و دشواری نکته های گوناگون موجود در متن شاهنامه از یک سو، و ذوقی / سلیقه ای بودن انتخاب این موارد برای شرح و تحلیل توسط برگزینده و گزارنده متن از سوی دیگر، بی گمان استادان، مدرّسان، دانشجویان و خوانندگان باریک بین نمونه هایی در متن خواهند یافت که نیازمند تدقیق و بررسی است و در توضیحات به آنها توجه نشده، یا برعکس، لغات و ترکیبات و ابیاتی که ساده و روشن است و توضیح مربوط به آنها باید حذف شود. افزون بر این قطعاً در

شرح برخی نکات نیز نگارنده دچار سهو و لغزش شده است و کیست که بتواند ادعا کند در بررسی متن شاهنامه از خطا و کم دقتی به دور می ماند؟ از همین روی از همه خوانندگان نکته سنج این کتاب تقاضا می کنم که با تذکر این گونه موارد، نگارنده را راهنمایی و رهین مهر و بزرگواری خویش کنند.

وظیفه است از الطاف و زحمات دوستان و سروران گرامی جناب آقای دکتر احمد احمدی (رئیس فرهنگ پرور سازمان سمت)، جناب آقای دکتر حسین هاجری (مدیر محترم گروه زبان و ادبیات فارسی سازمان)، جناب آقای دکتر محمدجعفر یاحقی، جناب آقای دکتر سید علی اصغر میرباقری فرد، سرکار خانم مریم فلاح شجاعی (کارشناس فرهیخته گروه ادبیات فارسی) و همه زحمت کشان بخش حروف چینی، نمونه خوانی، تولید و انتشار سازمان سمت از میان جان سپاسگزاری کنم که هریک در تکوین و تدوین و چاپ این کتاب سهم بسیاری داشته اند.

سجاد آیدنلو

اورمیه - آبان ماه ۱۳۹۲

aydenloo@gmail.com

مقدمه

نام، کنیه، تخلص و القاب فردوسی

در منابع گوناگون صورتهای مختلفی مانند حسن، منصور، محمد و احمد برای نام فردوسی و احمد، علی، اسحاق، منصور و محمد برای پدرش ذکر شده است.^۱ از این میان، محققان دو وجه حسن بن علی^۲ و منصور بن حسن را محتمل تر دانسته‌اند^۳ که صورت نخست (حسن بن علی) به قرینه‌ای که از تاریخ نیشابور استنباط می‌شود بیشتر تأیید می‌شود.^۴

کنیه فردوسی تقریباً در همه منابع «ابوالقاسم» است که ظاهراً از نام پسر وی قاسم برگرفته شده است.^۵ تخلص او یعنی فردوسی در سراسر شاهنامه تنها یک بار به کار رفته:

به فردوسی آواز دادی که می‌مخور جز بر آیین کاووس کی
(۳/۷۵/۵)

علت/ وجه انتخاب این تخلص دقیقاً دانسته نیست و گزارشهای مآخذ گذشته در این باره، داستانی و توجیهی است؛ از جمله اینکه فردوسی در دربار محمود بر بدیهه

۱. برای دیدن وجوه مختلف نام فردوسی و پدرش در مآخذ متعدد، ر.ک.: محیط طباطبایی، ۱۳۶۹، الف، صص ۱۸-۲۰.

۲. ر.ک.: رباحی، ۱۳۷۲، صص ۴۷۹ و ۴۸۰؛ همو، ۱۳۷۵، صص ۶۴ و ۶۵.

۳. ر.ک.: محیط طباطبایی، همان، صص ۱۵-۲۸؛ خالقی مطلق، ۱۳۸۵، ص ۳.

۴. برای توضیح و دریافت جالب دکتر شفیع کدکلی در این باره، ر.ک.: حاکم نیشابوری، ۱۳۷۵، ص ۵۱ مقدمه.

۵. در این باره، ر.ک.: استاریکف، ۱۳۴۶، ص ۵۹؛ Shapur Shahbazi, 1991, p. 22.

شعری در توصیف موی رخسار ایاز می گوید و سلطان با شنیدن آن شاد می شود و می گوید «شاد باشی ای فردوسی که مجلس ما را چون فردوس کردی و ... بعد از آن او را فردوسی گفتندی»^۱ یا نوشته تذکرة الشعراء که چون پدر فردوسی باغبان باغی به نام «فردوس» بوده فرزندش در انتساب به آن باغ فردوسی نامیده شده است.^۲ نکته درخور تأمل و پرسش برانگیز این است که برخلاف شعرای مشهوری مانند نظامی و عطار و حافظ که تخلصهای آنها بارها از سوی شاعران دیگر استفاده شده است ظاهراً فردوسی در تاریخ شعر فارسی تخلص چندان مورد توجهی نبوده و بیشتر به عنوان صفت یا لقب احترام آمیز به کار رفته است.

در منابع ادبی و تاریخی کهن و معاصر، صفات و القاب فراوانی برای فردوسی ذکر شده^۳ که معروف ترین آنها «حکیم» است و نخستین بار نیز آن را خود فردوسی در خطاب به خویش آورده است:

حکیم! چو کس نیست گفتن چه سود؟ از این پس بگو کافرینش چه بود
(۲۹/۵/۱)

اطلاق این لقب بر فردوسی به دلیل تأملات عمیق وی در جوانب گوناگون زندگی بشر و بیان تجربیات و سفارشهای ناشی از این نوع نگاه در قالب یک جهان بینی خردمندانه است^۴ و با کاربرد «حکیم» برای گویندگانی نظیر فرخی و قاتانی - که بیشتر ناظر بر آشنایی آنها با فلسفه و حکمت و برخی دانشهای زمان است - تفاوت دارد.^۵

سال تولد و زادگاه

تاریخ تولد فردوسی در منابع کهن نوشته نشده است و محققان براساس قراین و

۱. فردوسی، ۱۳۶۹، برگ ۱ ب مقدمه.

۲. ر.ک.: سمرقندی، ۱۳۸۲، ص ۵۰.

۳. برای دیدن نمونه هایی از القاب و اوصاف فردوسی، ر.ک.: مصطفوی، ۱۳۷۴، صص ۵۵۱-۵۵۳.

۴. درباره علت «حکیم» خوانده شدن فردوسی، ر.ک.: حمیدیان، ۱۳۷۲، صص ۷۲-۷۵؛ مصطفوی، همان، صص ۵۵۳-۵۶۰.

۵. برای تفاوت معنایی حکیم درباره شاعرانی مانند فردوسی و ناصر خسرو با فرخی و قاتانی، ر.ک.: شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲، ص ۱۱۳.

دلایلی سالهای ۳۱۸-۳۲۰ ه. ق، ۳۲۴-۳۲۹ ه. ق، ۳۲۹ ه. ق و ۳۳۰ ه. ق، را پیشنهاد کرده‌اند^۱ که از این بین سال ۳۲۹ ه. ق پذیرفته شده‌تر است؛ زیرا خود فردوسی در پایان شاهنامه پس از اشاره به هفتاد و یک سالگی‌اش، چند بیت بعد از سال ۴۰۰ ه. ق سخن گفته است. از این روی باید در سال ۳۲۹ ه. ق زاده شده باشد تا در ۴۰۰ ه. ق هفتاد و یک ساله باشد:

چو سال اندر آمد به هفتاد و یک همی زیریت اندر آرم فلک
(۸۸۷/۴۸۷/۸)

ز هجرت شده پنج هشتاد بار به نام جهان داور کردگار
(۸۹۴/۴۸۸/۸)

قرینه دیگر برای تأیید سال ۳۲۹ ه. ق ابیاتی از مقدمه / خطبه داستان جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب است که در آنها فردوسی پنجاه و هشت سالگی خود را مقارن با آغاز فرمانروایی محمود دانسته است:

بدان‌گه که بُد سال پنجاه و هشت نوان‌تر شدم چون جوانی گذشت
خروشی شنیدم ز گیتی بلند که اندیشه شد تیز و تن بی‌گزند
... فریدون بیداردل زنده شد زمان و زمین پیش او بنده شد
(۴۳/۱۷۲/۴، ۴۴ و ۴۶)

استنباط متداول این است که آغاز سلطنت محمود غزنوی سال ۳۸۷ ه. ق بوده و چون فردوسی در این سال پنجاه و هشت ساله بوده بنابراین در ۳۲۹ ه. ق زاده شده است.^۲ با این حال، چنان که نگارنده در جای دیگر نشان داده است، ابیاتی در شاهنامه هست که طبق آنها فردوسی در سال ۳۸۷ ه. ق شصت و سه ساله بوده و بر این اساس زادسالش ۳۲۴ ه. ق است که با دو اشاره پیشین در تناقض قرار می‌گیرد.^۳

۱. برای آگاهی از این نظریات، ر.ک.: دوستخواه، ۱۳۸۴، صص ۱۲ و ۱۳؛ ریاحی، ۱۳۷۲، صص ۲۶-۳۳.

۲. در این باره و برای توضیح تناقض و اشکالی که مطرح شده است، ر.ک.: خالقی مطلق، ۲۰۰۶، ص ۱۶۲.

۳. ر.ک.: آیدنلو، سجّاد، ۱۳۹۰ الف، صص ۱-۱۴.

لذا برای رعایت احتیاط علمی پیشنهاد می‌شود که فاصله سالهای ۳۲۴-۳۳۱ ه.ق برای تولد فردوسی در نظر گرفته شود.

فردوسی زاده روستای باژ از ناحیه طبران توس است. این نکته در چهارمقاله نظامی عروضی آمده^۱ و پیش از آن نیز اسدی در گرشاسپ‌نامه وی را با صفت «توسی» نامیده است.^۲ جالب اینکه در مرکز روستای باژ / پاژ تپه بلندی وجود دارد که مردم محل آن را قلعه بلند می‌نامند و بر فرازش اتاقکی هست که معتقدند خانه فردوسی بوده است.^۳

توس هنگام تولد فردوسی شهری آکنده از گرایشهای ملی و میهنی بود^۴ که ریشه و علت این گونه علایق علاوه بر انتساب بنای شهر به جمشید، پادشاه مشهور پیشدادی، و همنامی آن با یکی از پهلوانان بزرگ روایات ایرانی، یکی هم این بود که در اوایل قرن چهارم هجری ظاهراً عرب‌گرایی در این ناحیه بیشتر از دیگر شهرهای خراسان بوده و احتمالاً توجه به تدوین و نظم داستانهای ایران پیش از اسلام از سوی کسانی مانند ابومنصور محمد بن عبدالرزاق توسی، دقیقی توسی، فردوسی توسی و اسدی توسی واکنشی فرهنگی - ادبی در برابر این موضوع بوده است.^۵

خاندان فردوسی

مطابق نوشته نظامی عروضی، فردوسی «از دهاقین طوس بود».^۶ در نظام اجتماعی ایران از زمان خسرو اول ساسانی تا چند سده پس از ورود اسلام، دهقانان طبقه زمین‌داران فراتر از کشاورزان معمولی و پایین‌تر از کدخدایان بودند که نقش و اهمیت فرهنگی آنها آشنایی با تاریخ و فرهنگ ایران باستان و کوشش در حفظ و

۱. ر.ک.: نظامی عروضی، ۱۳۸۳، ص ۷۵.

۲. که فردوسی توسی پاک‌مغز بداده است داد سخنهاى نغز

(اسدی، ۱۳۱۷، ۱۴/۱۸)

۳. ر.ک.: خسروی، ۱۳۷۴، صص ۲۵ و ۲۶.

۴. در این باره، ر.ک.: زرین‌کوب، ۱۳۸۱، صص ۲۶-۲۸.

۵. برای آگاهی بیشتر، ر.ک.: شفیعی کدکنی، ۱۳۷۱، صص ۱۰۲-۱۰۵.

۶. نظامی عروضی، ۱۳۸۳، ص ۷۵.

انتقال آنها بود.^۱ فردوسی زاده و بالیده چنین خاندانی بود، اما درباره پدرش غیر از دو روایت احتمالاً افسانه‌ای^۲ اطلاع دیگری در دست نیست. نام نیای وی نیز در برخی منابع به صورتهای مولانا فرّخ، شرفشاه و مولانا فخر ذکر شده است.^۳

فردوسی در مقدمه داستان بیژن و منیژه از مهربانی ماهروی در خانه خویش یاد کرده که این داستان را از منبعی مکتوب بر شاعر می‌خواند و او نیز آن را به نظم می‌کشد:

... بدان تنگی اندر بجستم ز جای یکی مهربان بودم اندر سرای
خروشیدم و خواستم زو چراغ بیاورد شمع و بیامد به باغ
می‌آورد و نار و ترنج و بهی زدوده یکی جام شاهنشهی
مرا گفت شمعت چه باید همی؟ شب تیره خوابت نیاید همی؟
پیمای می‌تا یکی داستان ز دفترت برخوانم از باستان
... بدان سروین گفتم ای ماهروی مرا امشب این داستان باز گوی
مرا گفت گر چون ز من بشنوی به شعر آری از دفتر پهلوی
همت گویم و هم پذیرم سپاس کنون بشنوی یار نیکی‌شناس
(۲۳-۱۵/۳۰۶-۳۰۴/۳)

درباره این ابیات سه نظر مختلف داده شده است. به اعتقاد برخی محققان فردوسی در اینجا از همسر رسمی و واقعی خویش سخن گفته است.^۴ به نظر یکی از پژوهشگران، مهربان مذکور زن موقت شاعر و از خودسرای زنان نام رفته در متون پهلوی است.^۵ شاهنامه‌شناسی دیگر نیز مقدمه بیژن و منیژه را تصویر آفرینی خیالی و ادبی دانسته است که طبعاً ماهروی توصیف شده در آن نیز غیرواقعی و ذهنی است.^۶

۱. درباره دهقانان، ر.ک.: Tafazzoli, 1996, pp. 223-225؛ همو، ۱۳۸۷، صص ۴۸-۷۱.

۲. برای این داستانها، ر.ک.: ریاحی، ۱۳۷۲، صص ۳۷۵، ۴۲۸، ۴۴۶ و ۴۷۴.

۳. ر.ک.: همو، صص ۳۷۵، ۴۲۸ و ۴۷۴.

۴. برای نمونه، ر.ک.: بهار، ۱۳۴۵، ص ۳۹؛ دبیرسیاقی، ۱۳۸۳، ص ۲۳؛ صفا، ۱۳۶۳، ص ۱۷۸.

۵. ر.ک.: مزدآپور، ۱۳۶۹، صص ۵۵۱-۵۵۶.

۶. ر.ک.: خطیبی، ۱۳۸۳، ص ۴۰۷.

صرف نظر از این دیدگاهها، آنچه از مقدمه داستان بیژن و منیژه دریافته می‌شود این است که بانوی واقعی یا خیالی فردوسی باسواد و آشنا با کتاب بوده و به قرینه دعوت فردوسی به سرایش داستانی پهلوانی-عاشقانه، احتمالاً محیط و شرایط مناسبی برای شاهنامه‌سرایی او در سالهای بعد فراهم آورده است. ظاهراً همسر فردوسی به هنگام حیات شاعر در گذشته و در شاهنامه بیتهایی هست که شماری از محققان آنها را مربوط به این موضوع (مرگ همسر فردوسی) دانسته‌اند:^۱

ایا آنکه تو آفتابی همی چه بودت که بر من تنابی همی؟
(۸۱/۹/۱)

گذر کرد همراه و ما مانده‌ایم ز کار گذشته بسی خوانده‌ایم
(۳۴۵/۴۶۷/۵)

نخسبد روان هر که بالا بخفت تو تنها نمایی چو همراه رفت
(۵۳۲/۲۳۰/۶)

نگارا بهارا کجا رفته‌ای؟ که آرایش باغ بنهفته‌ای
(۱۱/۴۶۶/۷)

روشن‌ترین اشاره فردوسی به خانواده‌اش در شاهنامه، مرثیه هجده بیتی او درباره مرگ فرزندی و هفت ساله‌اش است که همه شاهنامه‌پژوهان او را پسر شاعر دانسته‌اند.^۲ به قرینه کنیه فردوسی (ابوالقاسم)، شاید این پسر «قاسم» نام داشته است^۳ و از مصراع «همی بود همواره با من درشت» در آن سوگ سروده چنین برمی‌آید که ظاهراً در برابر پدر تندخویی و سرکشی می‌کرده است. نظامی عروضی از این پسر یادی نکرده و فردوسی را صاحب دختری دانسته است که بزرگوارانه صله محمودی را رد کرد.^۴

۱. ر.ک.: خالقی مطلق، ۱۳۸۵، ص ۵؛ همو، ۲۰۰۹، ص ۴۴۴؛ دبیرسیاقی، ۱۳۸۳، صص ۲۴، ۲۵ و ۸۹؛ کزازی، ۱۳۷۹، ص ۲۰۳؛ همو، ۱۳۸۶، صص ۷۰۸ و ۷۰۹.

۲. برای این بیتها، ر.ک.: فردوسی، ۱۳۸۶ الف، ۱۶۷/۸ و ۲۱۸۲/۱۶۸-۲۱۹۹.

۳. در این باره، ر.ک.: Shapur Shahbazi, 1991, p. 22.

۴. ر.ک.: نظامی عروضی، ۱۳۸۳، صص ۷۵ و ۸۳.

فردوسی در دو بیت شاهنامه از کسانی با نامهای «روزبه» و «هاشمی» باده خواسته است^۱ که حدس زده‌اند این دو احتمالاً نام خدمتکار/خدمتکاران خانه شاعر بوده‌اند.^۲

مذهب

قدیمی‌ترین اشاره به مذهب فردوسی در چهارمقاله است که او را از زبان معاصرانش «مردی رافضی» و «مردی شیعی ... که توکی به خاندان پیامبر کند» نامیده است.^۳ پس از آن، محققان فردوسی را شیعه دوازده امامی، متمایل به تسنن^۴، شیعه زیدی^۵ و اسماعیلی مذهب^۶ دانسته و گویا در یک روایت منظوم زرتشتی، زرتشتیان وی را هم کیش خویش معرفی کرده‌اند.^۷

براساس معتبرترین متن شاهنامه (تصحیح دکتر جلال خالقی مطلق) آنچه فردوسی به صراحت درباره عقیده و علاقه مذهبی خود گفته این بیتهاست:

چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی خداوند امر و خداوند نهی
که من شارستانم علیم در است درست این سخن گفت پیغمبر است
گواهی دهم کاین سخن راز اوست تو گویی دو گوشم بر آواز اوست
حکیم این جهان را چو دریا نهاد برانگیخته موج از او تندباد

۱. می لعل پیش آور ای روزبه چو شد سال گوینده بر شست و سه

(۹/۲۷۶/۶)

می لعل پیش آورم هاشمی زیشی که خنبش نگیرد کمی

(۶۵۸/۳۴۱/۶)

۲. ر.ک.: بهار، ۱۳۴۵، ص ۴۸؛ خالقی مطلق، ۱۳۸۵، ص ۵؛ Shapur Shahbazi, 1991, p. 515.

۳. ر.ک.: نظامی عروضی، ۱۳۸۳، صص ۷۸ و ۸۰.

۴. ر.ک.: شیرانی، ۱۳۷۴ الف، صص ۱۹۰-۱۹۸.

۵. ر.ک.: محیط طباطبایی، ۱۳۶۹ ب، صص ۷۹-۸۲، همو، ۱۳۶۹ ج، صص ۸۳-۸۸.

۶. ر.ک.: زریاب خویی، ۱۳۷۴، صص ۱۷-۲۹.

۷. ر.ک.: مول، ۱۳۶۹، صص ۳۱ و ۳۲ و برای رد زرتشتی بودن فردوسی، ر.ک.: محیط طباطبایی،

۱۳۶۹ ب، صص ۶۶-۶۹.

چو هفتاد کشتی بر او ساخته همه بادبانها برافراخته
 یکی پهن کشتی به سان عروس بیاراسته همچو چشم خروس
 محمد بدو اندرون با علی همان اهل بیت نبی و وصی
 اگر چشم داری به دیگر سرای به نزد نبی و وصی گیر جای
 گرت زین بد آید گناه من است چنین است و این دین و راه من است
 بر این زادم و هم بر این بگذرم چنان دان که خاک پی حیدرم
 (۱۰/۱ و ۹۵/۱۱-۱۰۴)

افزون بر بیت پایانی، کاربرد واژه «وصی» برای امام علی (ع) در این ابیات یکی از
 قراین مهم اثبات تشیع فردوسی است؛^۱ زیرا این کلمه غالباً ویژه فرهنگ شیعه است و
 در معنایی معادل با امام و خلیفه منصوص پس از پیامبر (ص) فقط برای حضرت
 علی (ع) به کار می‌رود.^۲

در بعضی نسخ و چاپهای شاهنامه چهار بیت در بخش دیباچه هست که باعث
 بحث و اختلاف نظر درباره مذهب فردوسی شده است:

که خورشید بعد از رسولان مه نتایید بر کس ز بوبکر به
 عمر کرد اسلام را آشکار بیاراست گیتی چو باغ بهار
 پس از هر دوان بود عثمان گزین خداوند شرم و خداوند دین
 چهارم علی بود جفت بتول که او را به خوبی ستاید رسول
 (۱۰/۱ زیرنویس ۳)

شماری از پژوهشگران بر پایه این بیتها فردوسی را متمایل به مذهب سنت یا
 یکی از فرق شیعه - غیر از تشیع دوازده امامی - دانسته‌اند ولی پس از چاپ شاهنامه
 تصحیح دکتر خالقی مطلق و دلایلی که ایشان و دیگران عرضه کردند اثبات شد که

۱. برای تفصیل درباره تشیع اثناعشری فردوسی، ر.ک.: امین، ۱۳۸۲، صص ۲۳-۷۰؛ همو، ۱۳۸۹،
 صص ۴۳-۱۰۲ و برای آگاهی از اشارات منابع کهن به شیعه مذهبی فردوسی و مقالات و
 کتابهای معاصران، ر.ک.: ابوالحسنی، ۱۳۷۸، صص ۳۷۳-۳۸۷.

۲. برای بحثی در این باب، ر.ک.: مهدوی دامغانی، ۱۳۸۱ الف، صص ۵۵۷-۵۹۴.

این ابیات الحاقی است و از فردوسی نیست^۱ که مبنای نتیجه‌گیری دربارهٔ مذهب وی باشد.

معاصران و ممدوحان فردوسی در شاهنامه

فردوسی غیر از سلطان محمود غزنوی - که در بخش بعدی این مقدمه بدان خواهیم پرداخت - در شاهنامه از بزرگان، دوستان، حامیان و معاصران دیگری نیز یاد کرده است. نخستین شخص - به ترتیب ذکر در شاهنامه - ابومنصور محمد بن عبدالرزاق است که حکیم توس نام وی را نیاورده و در این دو بیت به او اشاره کرده است:

یکی پهلوان بود دهقان‌نژاد دلیر و بزرگ و خردمند و راد
پژوهندهٔ روزگار نخست گذشته سخن‌ها همه بازجست
(۱۱۷/۱۲/۱ و ۱۱۸)

مهم‌ترین اقدام ابومنصور که مدتی مهتر توس و سپهسالار خراسان بود^۲، دستور تدوین شاهنامهٔ منثور (در سال ۳۴۶ ه.ق) است که بعدها منبع اصلی فردوسی در نظم حماسهٔ ملی ایران شد و توجه شاعر به او نیز در دیباچهٔ شاهنامه از این جهت است.

در همان دیباچه می‌خوانیم:

به شهرم یکی مهربان دوست بود که با من تو گفستی ز هم پوست بود
(۱۴۰/۱۴/۱)

این «دوست مهربان» که فردوسی باز نام او را نگفته است نسخه‌ای از شاهنامه منثور ابومنصوری را به شاعر می‌دهد و او را به نظم آن تشویق می‌کند. هویت این دوست به درستی معلوم نیست و او را منصور، پسر محمد بن عبدالرزاق بانی تدوین شاهنامه

۱. دربارهٔ الحاقی بودن این چهار بیت، ر.ک.: ابوالحسنی، همان، صص ۴۶۵-۵۱۸؛ خالقی مطلق، ۱۳۷۲ الف، صص ۱۲۹-۱۳۲؛ همو، ۱۳۸۰، صص ۱۸ و ۱۹؛ دوستخواه، ۱۳۸۰ الف، صص ۱۱۳-۱۱۹.

۲. برای آگاهی مفصل دربارهٔ او، ر.ک.: خالقی مطلق، ۱۳۸۴، صص ۱۸۲-۱۸۴.

منثور^۱، یکی از داستان‌گزاران شهر توس^۲ و اشعث بن محمد یشکری از بزرگان سامانیان^۳ دانسته‌اند.

بعد از این «مهربان دوست» گمنام، فردوسی از مهتری جوان و گردن‌فراز و نژاده به بزرگی یاد می‌کند که حامی او در سرایش شاهنامه بوده است ولی به ناگاه ناپدید یا کشته می‌شود و موجب ناامیدی وی می‌گردد.^۴ به استناد تحقیقات شادروان استاد محیط طباطبایی و دکتر خالقی مطلق می‌دانیم که این شخص منصور پسر احتمالاً بزرگ محمد بن عبدالرزاق بوده است^۵ که در هفتم شعبان سال ۳۷۷ ه. ق در نبرد با سیمجوریان گرفتار می‌شود^۶ و پس از آن اطلاع موثقی از سرنوشت او در دست نیست^۷ و احتمالاً در زندان بخارا کشته شده یا مرده است. در همین جا باید خاطرنشان کرد که ستایش ابومنصور محمد بن عبدالرزاق و پسرش در مقدمه شاهنامه به رغم تقدیم کتاب به دربار محمود نشان‌دهنده مقام و احترام این دو تن در نزد فردوسی است و عدم ذکر نام آنها ظاهراً بنابر ملاحظات اوضاع زمان (احتمالاً اختلاف میان خاندان عبدالرزاقیان با خانواده محمود) بوده است.

در دیباچه شاهنامه (بخش ستایش سلطان محمود) فردوسی غیر از محمود به سه تن از بزرگان دربار او نیز اشاره کرده است. نخست، وزیر او در این بیت:
یکی پاک‌دستور پیشش به پای به داد و به دین شاه را رهنمای
(۱۷۵/۱۶/۱)

۱. ر.ک.: دبیرسیاقی، ۱۳۸۳، ص ۳۵۹؛ محیط طباطبایی، ۱۳۶۹، د، ص ۲۲۲.

۲. ر.ک.: جیحونی، ۱۳۷۲، صص ۱۹-۴۰.

3. c.f. Shapur Shahbazi, 1991, p. 68, n. 33.

۴. ر.ک.: فردوسی، ۱۳۸۶ الف، ۱۴۶/۱۴/۱-۱۶۰.

۵. ر.ک.: خالقی مطلق، ۱۳۸۱ الف، صص ۷۳-۵۹؛ همو، ۱۳۸۱ ب، صص ۷۵-۹۲؛ محیط طباطبایی، ۱۳۶۹، د، صص ۲۱۳-۲۲۳ و نیز، ر.ک.: سیدی، ۱۳۷۱، صص ۴۱-۵۵ و ۶۰-۷۷.

۶. ر.ک.: همان، صص ۵۰-۵۵.

۷. به همین دلیل فردوسی می‌گوید:

نه زو زنده بینم نه مرده نشان به دست نهنگان مردم‌کشان

(۱۵۷/۱۵/۱)

این وزیر که در خطبه / مقدمه داستان جنگ بزرگ کیخسرو و افراسیاب معرفی و با ابیات بیشتری ستوده می‌شود،^۱ فضل بن احمد اسفراینی است که ظاهراً شخصیتی ملی‌گرا و ایران‌دوست داشت و شانزده سال وزیر محمود بود، اما چون پس از قحطی سال ۴۰۱ ه. ق. نتوانست مالیات مورد نظر محمود را از مردم زیان‌دیده بگیرد عزل و زندانی شد و در سال ۴۰۴ ه. ق. پس از شکنجه بسیار درگذشت.^۲

مددوح دیگر فردوسی در دیباچه شاهنامه، امیرنصر برادر سلطان محمود است:

نخستین برادرش که‌تر به سال که در مردمی کس ندارد همال
به گیتی پرستنده فر‌نصر زید شاد در سایه پر‌عصر
کسی کش پدر ناصر دین بود پی تخت او تاج پروین بود
(۲۰۳-۲۰۱/۱۸/۱)

امیرنصر در سال ۳۸۹ ه. ق. سپهسالار خراسان شد و در نیشابور اقامت گزید و تا سال ۴۱۲ ه. ق. که درگذشت در این منصب بود.^۳ فردوسی در دو جای دیگر شاهنامه هم او را با القاب «سالار» و «سپهدار» ستوده است.^۴

در دیباچه، سه بیت در مدح «سپهدار توس» آمده است:

و دیگر دلاور سپهدار توس که در جنگ بر شیر دارد فسوس
بیخشد درم هرچه یابد ز دهر همه آفرین جوید از دهر بهر
به یزدان بود خلق را رهنمای سر شاه خواهد که باشد به جای
(۲۰۶-۲۰۴/۱۸/۱)

«سپهدار توس» ارسلان جاذب است که از سال ۳۸۹ ه. ق. تا ۴۱۹ ه. ق. سپهسالار شهر توس بود و قبر وی هنوز در دروازه جنوبی دشت توس باقی است.^۵

۱. ر.ک.: فردوسی، ۱۳۸۶ الف، ۴/۱۷۱/۲۶-۳۱.

۲. ر.ک.: بیهقی، ۱۳۸۸، ج ۲، صص ۱۲۷۳ و ۱۲۷۴ تعلیقات؛ سیدی، ۱۳۷۱، صص ۲۱۰-۲۱۹.

۳. ر.ک.: احمد، ۱۳۷۴، ص ۱۳۱؛ خالقی مطلق، ۲۰۰۹، بخش سوم، صص ۳۹ و ۴۰.

۴. ر.ک.: فردوسی، ۱۳۸۶ الف، ۶/۱۳۵/۳۰ و ۳۱/۲۵۹/۳۳۹۵.

۵. درباره ارسلان جاذب، ر.ک.: احمد، ۱۳۷۴، صص ۱۳۱-۱۴۳؛ سیدی، ۱۳۷۱، صص ۱۷۳-۲۰۰.

فردوسی دو بار از شخصی به نام حُی قتیب / قتیبه نام برده که یک بار برای طلب یاری و نوبت دیگر جهت سپاسگزاری از دستگیریهای مالی اوست:

همه کارها را سراندر نشیب مگر دست گیرد حُیی قتیب
(۶/۴۱۵/۶)

حُیی قتیبه است از آزادگان که از من نخواهد سَخُن رایگان
از اویم خور و پوشش و سیم و زر و زو یافتم جنبش و پای و پر
نیم آگه از اصل و فرع خراج همی غلتم اندر میان دواج
(۴۸۶/۸ و ۴۸۷/۴۸۴-۸۸۶)

به استناد چهارمقاله که او را «عامل توس» معرفی کرده^۱ ظاهراً حُیی قتیب / قتیبه عامل / کارگزار خراج توس بوده که شاید گاهی از فردوسی مالیات نمی گرفته و به او کمک مالی نیز می کرده است.

در پایان/مؤخره شاهنامه در بیتی از دو شخص با نامهای علی دیلم و بودلف یاد شده است.

از این نامور نامداران شهر علی دیلم و بودلف راست بهر
(۴۸۶/۸ و ۸۸۳)

نظامی عروضی، علی دیلم را کاتب فردوسی و ابودلف را راوی او معرفی کرده است؛^۲ که اگر این گونه باشد ظاهراً منظور از بیت مذکور این است که آنها با کتابت و روایت داستانهای شاهنامه، از بزرگان شهر توس مزد و پاداش می گرفتند.^۳ به نظر یکی از محققان، ابودلف علی دیلمی نام یک شخص است (علی دیلم بودلف راست بهر) و او در اصل از مهتران دیلمی گیلان و بزرگان مقیم توس بود که از فردوسی

→ این بیت شاهنامه هم درباره اوست:

هم ایدون سپهدار او شاد باد دلش روشن و گنجش آباد باد
(۳۳/۱۳۶/۶)

۱. ر.ک.: نظامی عروضی، ۱۳۸۳، ص ۷۷.

۲. ر.ک.: همان جا.

۳. برای این استنباط، ر.ک.: خالقی مطلق، ۱۳۸۵، ص ۱۰.

حمایت می کرده است.^۱

غیر از این صاحب منصبان، فردوسی در دو جای شاهنامه از شاعر همشهری و پیشگام خود دقیقی توسی نیز یاد کرده است. نخست در دیباچه که می گوید پس از تدوین شاهنامه ابومنصوری و خواننده شدن متن مشور آن در میان جمع، جوانی گشاده زبان نظم آن را بر عهده گرفت، اما به سبب خوی بدی که داشت به دست بنده ای کشته شد و کارش ناتمام ماند.^۲ منظور از این جوان روان طبع، دقیقی (زاده پس از سال ۳۲۰ ه. ق در توس)^۳ است که پیش از فردوسی نظم شاهنامه ابومنصوری را در سال ۳۶۵ یا ۳۶۶ ه. ق و گویا به فرمان نوح بن منصور سامانی آغاز کرد ولی بر سر غلام بارگی - که فردوسی آزر مگینانه با ترکیب «خوی بد» از آن سخن می گوید - به کارد غلامی کشته شد.^۴

در آغاز پادشاهی گشتاسپ نیز فردوسی می گوید که یک شب دقیقی را به خواب می بیند و در این خواب - که به درستی نمی دانیم واقعی است یا خیالی - او از فردوسی می خواهد هزار بیتی را که قبلاً درباره نبرد گشتاسپ و ارجاسپ سروده است در شاهنامه خود بیاورد.^۵ فردوسی هم خواسته او را پذیرفته و پس از این مقدمه ابیات دقیقی را در میان سروده های خویش گنجانده است، ولیکن بعد از نقل این سخنان در مؤخره ای، ضمن تصریح و ستایش فضل تقدّم دقیقی در آغاز نظم شاهنامه ابومنصوری، از ضعف ادبی او در سرایش این متن و سستی اشعارش انتقاد کرده^۶ که در مقایسه با شیوه سخن فردوسی درست است.^۷

در بحث «فردوسی و معاصرانش» برای آگاهی و توجه دانشجویان و

۱. ر.ک.: علی دوست، ۱۳۶۶، صص ۲۸۹۲-۲۹۰۵.

۲. ر.ک.: فردوسی، ۱۳۸۶ الف، ۱/۱۳۱/۱-۱۲۶-۱۳۴.

۳. ر.ک.: خالقی مطلق، ۱۳۸۸ الف، ص ۲۰۵.

۴. برای این روایت، ر.ک.: دبیرسیاقی، ۱۳۸۳، ص ۱۳۳؛ فردوسی، ۱۳۸۴ الف، برگ ۳ ب.

۵. ر.ک.: فردوسی، ۱۳۸۶ الف، ۵/۷۵ و ۱۳-۱/۷۶.

۶. ر.ک.: همان، ۵/۱۷۵ و ۱۰۳۰/۱۷۶-۱۰۳۶ و ۱۰۴۲.

۷. برای مقایسه ویژگیهای شعر دقیقی با فردوسی و آگاهی از کاستیهای سخن او، ر.ک.: خالقی

مطلق، ۱۳۸۱ ج، صص ۳۳۱-۳۴۱ و ۳۷۵-۳۷۳.

علاقه‌مندان باید به این موضوع هم اشاره کرد که حکیم توس بیشترین سالهای زندگی خویش (حدود شصت سال) را در دوره سامانیان گذرانده و نظم شاهنامه را نیز در همین عصر آغاز کرده و حتی تدوین نخستش را نیز به پایان رسانده است (سال ۳۸۴ ه.ق)، اما در سراسر اثر بزرگش فقط سه بار از این سلسله و افرادش در حد اشاره نام برده است.^۱

درباره این پرسش مقلدّر که چرا فردوسی به مدح پادشاهان سلسله غالباً ایران‌دوست و فرهنگ‌پرور سامانی نپرداخته؟ شاید نخستین پاسخ و تصور این باشد که ممکن است ستایش آنها در تدوین اول شاهنامه بوده و هنگامی که فردوسی خواسته متن کامل (تدوین دوم) اثرش را به دربار غزنه بفرستد برای آزرده نشدن محمود، این مدایح را حذف کرده است. به نظر نگارنده این گمان نمی‌تواند درست باشد زیرا فردوسی یادکرد و ستایش هرچند بی‌نام ابومنصور محمد بن عبدالرزاق و پسرش را در نسخه تقدیم شده به محمود حفظ کرده است و به این قرینه اگر واقعاً برای سامانیان نیز مدیحه‌ای سروده بود احتمال اینکه حداقل همه آنها را در تدوین دوم شاهنامه کنار گذاشته باشد بسیار بعید است و بر این اساس نظر دکتر خالقی مطلق پذیرفتنی است که ستایش سامانیان از ابتدا در شاهنامه نبوده است.^۲

۱. یک بار از نوح بن منصور سامانی با تعبیر «شاه جهان» یاد کرده است:

دل روشن من چو بگذشت از اوی سوی تخت شاه جهان کرد روی
(۱۳۵/۱۳/۱)

بار دیگر نام این سلسله را آورده است:

کجا آن بزرگان ساسانیان ز بهرامیان تا به سامانیان
(۵۳/۱۳۷/۶)

و سرانجام در گزارش کار تدوین و نظم کلیله و دمنه از نصر بن احمد سامانی و وزیرش ابوالفضل بلعمی نام برده است:

به تازی همی بود تا گاه نصر بدان‌گه که شد در جهان شاه نصر
گران‌مایه بوالفضل دستور اوی که اندر سخن بود گنجور اوی
(۳۵۰۵ و ۳۵۰۴/۳۷۲/۷)

۲. ر.ک.: خالقی مطلق، ۱۳۸۱ ب، ص ۸۱

درباره علت بی‌توجهی یا بی‌علاقگی محتمل فردوسی به سامانیان چند نکته در حد حدس و احتمال می‌توان بیان کرد: (۱) ضعف و آشفتگی این سلسله از دوره نوح بن منصور (سالهای ۳۶۵ و ۳۶۶ ه.ق) به بعد و تبعات ناگوار ناشی از این موضوع مانند جنگهای داخلی و تغییر مکرر سپهسالاران خراسان؛ (۲) آغاز قدرت‌یابی ترکان در عصر فرمانروایان سامانی - از سالهای ۳۳۰ ه.ق به بعد و تسلط تدریجی آنها بر امیران این سلسله و نیز اطاعت بخارا (پایتخت سامانیان) از بغداد؛ (۳) نابسامانی وضعیت طبقه دهقانان - که فردوسی هم از آنها بود - در اواخر حکومت سامانیان؛ (۴) احتمالاً کم‌بی‌تفاوتی سامانیان به شعرای دور از پایتخت در زمان گرفتاریها و پریشانیهای امیران این سلسله در سالهای شاهنامه‌سرایی فردوسی.

فردوسی و محمود

شاید مشهورترین موضوع زندگی‌نامه فردوسی که در آن راست و ناراست و حقیقت و تعصب، بسیار درهم آمیخته رابطه او با سلطان محمود غزنوی (۳۶۱/۳۶۰ ه.ق - ۴۲۱ ه.ق) باشد. یکی از کهن‌ترین افسانه‌ها در این باره که هنوز هم تکرار می‌شود، داستان آغاز نظم شاهنامه به فرمان محمود است و فعلاً نخستین سند مربوط به آن سه بیت در منظومه علی‌نامه ربیع (سروده ۴۸۲ ه.ق) است.^۲

مهم‌ترین و استوارترین دلیل برای اثبات نادرستی این افسانه معروف و شاخ و برگ یافته این است که محمود در سالهایی که فردوسی سرودن شاهنامه را آغاز کرد کودک یا نوجوانی هفت تا ده ساله بوده^۳ و کاملاً بدیهی است که در این سال

۱. در این باره ر.ک.: فرای، ۱۳۸۵، صص ۱۳۳ و ۱۳۴.

۲. بفرمود فردوسی را آن زمان
ز شاهان پیشین سخن یاد کن
که تصنیف کن تو کتابی چنان
دل غمگنان را بدان شاد کن
بکن شاهنامه مرا و را تو نام
که رغبت نمایند همه خاص و عام
(ربیع، ۱۳۸۹، ۲۹۸۴/۱۳۵-۲۹۸۶)

۳. محمود در دهم محرم سال ۳۶۰ یا ۳۶۱ ه.ق زاده شده (ر.ک.: فروزانی، ۱۳۸۶، ص ۱۰۳، یادداشت ۵) و آغاز رسمی سرودن شاهنامه بین سالهای ۳۶۷/۳۶۶-۳۷۰ ه.ق بوده است.

نمی توانسته دستور نظم شاهنامه را صادر کرده باشد. اساساً فردوسی تا سال ۳۹۴ ه. ق. - یعنی شش سال بعد از آغاز فرمانروایی محمود و ده سال پس از پایان سَرایش تدوین نخست شاهنامه - هیچ توجهی به محمود غزنوی نداشته است.

آنچه به وضوح از شاهنامه برمی آید این است که فردوسی در شصت و پنج سالگی خویش - که به شرط پذیرش ۳۲۹ ه. ق. برای تولد او برابر سال ۳۹۴ ه. ق. خواهد بود - تصمیم می گیرد تا اثر خویش را به نام محمود کند. این موضوع دو بار در شاهنامه تصریح شده است:

چنین سال بگذاشتم شصت و پنج به درویشی و زندگانی به رنج
چو پنج از بر سال شستم نشست تن اندر نشیب و سرم سوی پست
... پیوستم این نامه بر نام اوی همه بهتری باد فرجام اوی
(۴۰/۱۷۲/۴، ۴۱ و ۵۰)

چو بگذشت سال از برم شصت و پنج فزون کردم اندیشه و درد و رنج
به تاریخ شاهان نیاز آمدم به پیش اختر دیرساز آمدم
(۸۷۷ و ۸۷۷/۴۸۶/۸)

به طور قطعی دانسته نیست که آیا خود فردوسی در سال ۳۹۴ ه. ق. بر آن می شود تا شاهنامه را به محمود تقدیم کند و یا افرادی مانند امیرنصر، ارسلان جاذب و فضل بن احمد او را به این کار تشویق می کنند؟ اما به احتمال نزدیک به یقین متن کامل کتاب را شش سال بعد و در سنه ۴۰۰ ه. ق. به دربار غزنه می فرستد؛ زیرا در ۳۹۴ ه. ق. هنوز تدوین دوم شاهنامه به پایان نرسیده بوده است و در مؤخره/ پایان آن هم که به سال چهارصد و اتمام کار اشاره می شود چند بیتی در ستایش محمود آمده است.

درباره اینکه چرا فردوسی شاهنامه را به نام محمود کرد دلایلی برشمرده اند^۱ که از آن میان، امکان ماندگاری کتاب با نگهداری در کتابخانه دربار و تهیه نسخه هایی از آن و نیز برخورداری شاعر از صله و پاداش محمود در سالهای پیری و

۱. در این باره برای نمونه، ر.ک.: اسلامی ندوشن، ۱۳۷۲، صص ۵۹ و ۶۹.